



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و صلی الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين

خلاصه جلسه قبل: بحث ما در رابطه با اعتقاد بر اساس قیام خبر واحدی بود که مضمون آن مناسب با مسائل اعتقادی باشد. در این مجال، کلامی از مرحوم خویی را نقل کردیم که ایشان فرمودند: اعتقاد بر اساس قیام خبر، واجب است اگر مُخبر حکایت کند از وقوع خبری از ناحیه معصوم ع در رابطه با امور مناسب اعتقاد، مقتضای ادله حجیت خبر واحد، وجوب اعتقاد به مضمون خبر است و فرمودند: فرقی نمی کند حجیت بر اساس جعل علمیت باشد یا جعل معذرت و منجزیت.

بعد از آن کلام مرحوم تبریزی را در ردّ مختار مرحوم خویی نقل کردیم. ایشان فرمودند: اموری که اگر از معصوم ع صادر شده باشد، اعتقاد نسبت به آنها واجب است و اعتقاد به آنها از لوازم ایمان است، به مجرد وجود خبر واحد در مورد آنها، نمی شود ملتزم به وجوب اعتقاد به آنها شد، حتی نمی توان ملتزم به جواز اعتقاد به آن شد. نه فقط وجوب بلکه جواز اعتقاد بر اساس خبر، مشکل است چون در فرضی که علم وجود ندارد، اعتقاد خلاف قاعده است. جواز اعتقاد به خبری که صدق آن مشکوک است و بیشتر از ظن نیست (ممکن است مفید ظن هم نباشد)، مشکل است. این فرمایش مرحوم تبریزی بود در مقام ما، هم نسبت به کلام محقق خویی عرضی داریم و هم نسبت به کلام مرحوم تبریزی.

اشکال استاد به فرمایش محقق خویی درباره اعتبار روایات اعتقادی

ظاهر کلام مرحوم خویی این است که: وجوب اعتقاد، از آثار صدور آن خبر و مضمون از معصوم ع است مثل خبر حاکی از مسائل فقهی. ایشان موضوع اثر را واقع الخبر می دانست منظور ایشان این بود که اگر واقعاً معصوم ع خبر مناسب اعتقاد را فرموده است اعتقاد به آن خبر واجب است منتها خبر حاکی از اخبار و بیان معصوم ع تعبداً صدور آن خبر را از معصوم ع اثبات می کند و لذا بر اساس دلیل حجیت، وجوب اعتقاد به مضمون خبر را اثبات می کنیم -چه حجیت به معنای جعل علمیت باشد و چه به معنای جعل منجزیت و معذرت-. این در حالی است که صرف صدور آن کلام از معصوم ع، هیچ ملازمه ای با وجوب اعتقاد ندارد تا اینکه خبر واحد حاکی از صدور آن مضمون، تعبداً موضوع حکم را (که مسئله صدور خبر است) اثبات کند و به تبع آن، اثر (وجوب اعتقاد) مترتب شود.

بله اگر خبر از امری حکایت کرد، مفاد ادله حجیت خبر، این است که: آن اثری که مترتب بر واقع الخبر (مُخبر به) است، آن اثر در فرض قیام خبر واحد مترتب است. اما در احکام، اثر (مثل وجوب و حرمت) مترتب بر مُخبر به و واقع است و لذا گفتیم که احکام، بین عالم و جاهل مشترک است. خبر از امری حکایت می کند که وجود واقعی آن، موضوع اثر است و لذا موضوع اثر را تعبداً اثبات می کند موضوع اثر، حرمت و وجوب است و تعبداً می گوید وجوب و حرمت را تصدیق کند. و نتیجه آن این است که به تبع آن، تنجیز و تعذیر اثبات می شود و یا مستقیماً تعذیر و تنجیز اثبات می شود.

اما در مسائل غیر عملی مثل مسائل اعتقادی، اگر در آن مورد، علم وجدانی به آن وجود داشت، باز وجوب اعتقاد محقق نیست. فرض می کنیم یقین به آن مطلب داریم و خبر متواتر بر آن وجود دارد، آیا اعتقاد به آن واجب است؟ اعتقاد به هر واقعیتی که واجب نیست مثلاً این دیوار سفید است، آیا بر ما لازم است به سفید بودن دیوار معتقد باشیم؟ آیا اعتقاد به سنگ بودن این دیوار، از واجبات شرعی است؟



عرض کردیم که اعتقاد، غیر از علم است. اعتقاد از مقوله فعل است و علم و ظن و شک، از مقوله انفعال است. علم و ظن، یک صفت است در انسان، اما اعتقاد فعل انسان است. همان طوری که نماز فعل انسان است، اعتقاد نیز فعل انسان است، اما فعل قلبی انسان است. فعل یا جوارحی است و یا قلبی، که از آن تعبیر به اعتقاد می کنند. ممکن است شخصی عالم به یک مطلبی باشد ولی معتقد به آن نباشد و یا اینکه عالم به یک شیء نباشد ولی معتقد به آن باشد مثل بت پرست. ممکن است از برخی کلمات برآید که در غیر علم مانند فرض ظن و شک، اصلاً اعتقاد ممکن نیست. تخیل اینکه اعتقاد همان علم و صفت نفسانی است، درست نیست چون اعتقاد یک فعل است اما قائم به قلب در مقابل افعالی که قائم به جوارح هستند.

سؤال: معیار در اینکه اعتقاد به چه علمی واجب است، چیست؟

پاسخ: هرچه که پیامبر ص بفرماید، مطابق با واقع است و درست است و علم و یقین به آن حاصل می شود، آیا هر چیزی که یقین به آن وجود دارد، اعتقاد به آن هم واجب است؟ مثلاً اگر پیامبر ص فرمودند که تعداد آسمانها این مقدار است، این حقیقت است و مطابق با واقع است، آیا لازم است که معتقد به آن هم باشیم؟ خبر واحد که بالاتر از علم افاده نمی کند، بنا نیست که هرچه که معصوم ع فرموده (که درست و مطابق با واقع است) اعتقاد به آن واجب باشد. آیا هر حقی، اعتقاد به آن واجب است؟

بله نباید اعتقاد به عدم داشته باشیم چون اعتقاد به عدم، تکذیب است و تکذیب جایز نیست. آیا اینکه تکذیب جایز نیست، به معنای این است بنای قلبی بر آن واجب است؟ آیا همان طوری که ما را مؤظف کرده اند که نماز بخوانیم، مؤظف کرده اند که اعتقاد به این امر هم داشته باشیم؟

بنابراین، اعتقاد خودش یک تکلیف است همانطوری که وجوب نماز و روزه، احتیاج به دلیل دارد، همچنین وجوب اعتقاد هم نیازمند دلیل است. ما وظیفه داریم پیامبر ص را تکذیب نکنیم و هرچه پیامبر ص می فرماید درست است و پیامبر ص دروغ نمی گوید. تصدیق پیامبر ص یعنی اینکه من نباید او را تکذیب کنم و من علم دارم که او صادق است اما اینکه باید به عنوان یک وظیفه دینی، بنای قلبی بگذارم بر فرمایشات پیامبر ص، مثلاً اگر گفت دیوار سفید است شما باید بنای قلبی را بر آن بگذارید و اعتقاد به آن بر شما واجب باشد، دلیلی بر وجوب این اعتقاد وجود ندارد.

تصدیق «ما أخبره النبی» یعنی اینکه دروغ نمی گوید و راست می گوید اما اگر من بنای قلبی بر آن نگذارم، مسلمان نیستم یا اینکه فاسق هستم، این مطلب، نیاز به دلیل دارد. این فرع بر این است که بنای قلبی بر آن گذاشتن، یکی از وظائف مکلف باشد. ولذا عدم جواز تکذیب و علم به صادق بودن نبی، امری است و وجوب بنای قلبی بر آنچه نبی می گوید، امر دیگری است.

سؤال: آیا ایمان به «ما جاء به النبی» به صورت کلی لازم نیست؟

پاسخ: ایمان به «ما جاء به النبی» به این معنا که آن اموری که فرمودند به آنها ایمان داشته باشید، بله لازم است. آیا فرموده اند ایمان به رجعت داشته باشید؟ آیا فرمودند که ایمان داشته باشید به اینکه مثلاً علم امام ع حضوری است؟ آیا هر شیئی که پیامبر ص به آن تلفظ کند، گفته که باید به آن ایمان داشته باشید؟ ایمان به «ما جاء به النبی»، به این معنا که «پیامبر ص راست می گوید و اینها حقیقت است و درست است» اما «ما جاء به النبی» به این عنوان که باید به آن معتقد باشید و وظیفه اعتقاد به آن را داشته باشید، به این معنا نیست. اعتقاد یک فعل است و اگر قرار است واجب باشد باید از



ناحیه خود شریعت و جوب آن اثبات شود و اگر واجب نباشد و ما آن را به عنوان واجب دینی انجام دهیم، این خودش معصیت و افتراء است.

پس نسبت به «ما جاء به النبی» ما باید آن را تکذیب نکنیم و باید اینطور باشد «صدق آن را می دانیم»، اما اعتقاد به صدق آن به عنوان وظیفه دینی، لازم نیست. اعتقاد به صدق اینکه قرآن «من عند الله» است و درست است، این را از تکالیف قرار داده اند، اما اینکه اعتقاد و عقد قلبی واجب باشد نسبت به هر آنچه که نبی می آورد، دلیلی بر وجوب این اعتقاد نداریم. صرف اینکه نبی راستگو است مستلزم این نیست که هر آنچه که می فرماید (که راست و حقیقت است)، اعتقاد به آن لازم باشد.

مثلا من می دانم و علم دارم که اندازه قد پیامبر ص فلان مقدار است یا رنگ حضرت ص فلان رنگ است، اعتقاد به این حقیقت و واقعیت لازم نیست و جزء عقائد نمی باشد. اگر امام صادق ع ویژگیهای پیامبر ص را بیان کند، اعتقاد به آن واجب نیست مگر اینکه خود امام صادق ع فرموده باشند که به این چیزی که می گوییم معتقد باشید. اما نباید پیامبر ص که از جانب خداوند رسالت دارد، تکذیب شود چون به تکذیب رسالت بر می گردد. اگر نبی مأمور به ابلاغ یک امری نباشد، در عین حال اگر بگوید، صدق و حقیقت است و باز هم تکذیب آن جایز نیست.

لذا وجوب اعتقاد، موجبی ندارد مگر اینکه خود دین گفته باشد. مرحوم خویی می فرمایند اعتقاد به معاد واجب است چون خود دین فرموده که باید به آن معتقد باشید و اگر معتقد نباشید مسلمان نیستید. ایشان درباره آیات دالّ وجوب ایمان به خدا و یوم الآخر، می فرمایند از قرآن بین دعوت به ایمان به خدا و اعتقاد به معاد، می فهمیم که اینها از اصول اسلام هستند. ما به این کاری نداریم که این مطلب از آیات، استفاده می شود یا نه، غرض این است که اگر دین گفته که باید به این امر معتقد باشید (ولو اعتقاد به اینکه این چوب، چوب است) اعتقاد به آن واجب است و ما ملتزم به آن می شویم.

بله اگر من نسبت به یک مسئله علم ندارم و ظن و شک دارم، نمی توانم نسبت به آن، اعتقاد از روی علم داشته باشم اما چون اعتقاد غیر از علم است می توان به آن، اعتقاد از روی ظن و شک داشت. همان طوری که اگر یقین به وجوب چیزی نباشد، شارع می تواند بگوید بنا را بر وجوب بگذار و اثر وجوب این است که مکلف آن فعل را انجام می دهد. چون انسان مختار است و می تواند معتقد به چیزی باشد و یا نباشد، لذا صحیح است که در شریعت مکلف به آن باشد.

بنابراین صرف قیام خبر بر یک مضمونی، مستلزم وجوب اعتقاد به آن نیست. چون اثر وجود واقعی آن امر محکی به خبر، وجوب اعتقاد نیست مگر اینکه شارع فرموده باشد. مثلا فرموده اگر در جایی رجعت واقعیت داشته باشد، اعتقاد به آن واجب است، در اینصورت اگر خبر، حاکی از این باشد که رجعت حق است و چون اثر رجعت واقعی، وجوب اعتقاد است اگر خبر، موضوع این اثر را حکایت کرد، (تعبد به آن موضوع، تعبد به اثر آن است) در فرض خبر هم باید اثر وجوب اعتقاد بار شود.

پس اثر، مترتب بر واقع الاشياء نیست تا اینکه خبر حاکی از آن واقعیات دعوت کننده به اعتقاد به آن واقعیات باشد بلکه خبر، از یک واقعیاتی حکایت می کند که نهایت این است که تکذیب آن واقعیات جایز نیست وجوب اعتقاد به آن، یک وظیفه ای است که باید از خود شرع تلقی شود.



لذا با این بیان اشکال در بیان مرحوم تبریزی مشخص می شود ایشان فرموده که: «مقتضای ایمان و تصدیق پیامبر ص، این است که باید معتقد بود به هر آنچه پیامبر ص می گوید» اما هیچ ملازمه ای بین این دو وجود ندارد. اینطور نیست که هر واقعیتی را نبی بگوید، اعتقاد به آن، وظیفه دینی ما باشد. چنین چیزی نداریم.

ممکن است کسی تصدیق نکند، به این معنا که تکذیب نمی کند و در عین حال هم اعتقاد ندارد چون اعتقاد یک امر زائد است بر اینکه این شخص راست می گوید. می شود یقین به صدق نبی داشت و ولی بنای قلبی بر آن نگذاشت. شرط ورود به اسلام این است معتقد باشیم به آنچه اعتقاد به آن واجب است مانند اعتقاد به توحید و نبوت، و همچنین هر آنچه که پیامبر ص ما را ملزم به آن می کند، از طرف خداوند است «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^۱.

سؤال: آیا می شود پیامبر ص تصدیق شود و گفته شود «تو راست می گویی» اما معتقد به آن نبود؟

دو قسم «راست می گویی» داریم پیامبر حرف های معمولی هم دارد و در آنها هم صادق است و دروغ نمی گوید مثلاً بفرماید من پرتقال را دوست دارم این راست و حقیقت است آیا اعتقاد به اینکه پیامبر ص پرتقال را دوست دارد، واجب است؟! و فرقی نمی کند پیامبر ص از احوالات شخص خود سخن بگوید یا وحی و «مِن عِنْدِ اللَّهِ» باشد. اینطور نیست پیامبر ص هرچه از جانب خداوند بگوید، بنای قلبی بر آن لازم باشد.

اینکه ما در این موارد پیامبر ص را تکذیب نمی کنیم، خاصیت آن این است که کافی است ما در این موارد اعتقاد به خلاف آنها پیدا نکنیم اما لازم نیست اعتقاد به خود اینها هم پیدا کنیم.

هیچ وقت علم و دانش روز بر خلاف فرمایش پیغمبر ص نمی شود، چون پیامبر ص معصوم است و هر آنچه که می گوید خطا بردار نیست لذا در علم و دانشی که خلاف گفته پیامبر است، باید تشکیک کرد.

معنای ایمان به پیامبر ص این است که به پیامبری او ایمان داشته باشید معنای آن این نیست که به هر آنچه از او صادر می شود به عنوان وظیفه دینی، لازم باشد به آن معتقد بود.

اینکه تصدیق «ما جاء به النبی» واجب است به این معناست که اگر پیامبر ص فرمودند: «خداوند به شما گفته که علی ع را به عنوان امام بر شما نصب کردم» کسی حق ندارد بگوید پیامبر از جانب خودش این را می گوید و باید معتقد به امامت امیرالمؤمنین ع باشد اما معنای آن این نیست که اگر پیامبر ص فرمودند زمینها هفت طبقه هستند، اعتقاد به آن جزء وظائف دینی قرار داده شده باشد و اگر کسی معتقد نباشد فاسق یا کافر باشد.

تصدیق یعنی او را تکذیب نکردن در اموری که فرموده، اینها را باید انجام دهی، در اینجا باید بگوییم راست می گویی.

اینکه روایت می فرماید: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا قَالَ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ وَالتَّسْلِيمُ لَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ جَاءَ بِهِ»^۲ یعنی هر شیئی را که نبی آورده و شما را مؤظف به آن قرار داده، باید در مقابل آن تسلیم باشید. تسلیم در اینجا، تسلیم عملی است و مربوط به اعتقاد نیست.

^۱. نجم: ۳.

^۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۲؛ ص ۲۰۴.



تسلیم یعنی در مقابل آن سرکش نباشید و اگر گفتید نماز بخوانید، قبول داریم و نماز می خوانیم و اگر فرمودید امیرالمؤمنین ع امام است قبول داریم.

و معنای این روایت: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَحَدَّه لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَحَجُّوا الْبَيْتَ وَصَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ثُمَّ قَالُوا لَشَيْءٍ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْ صَنَعَهُ النَّبِيُّ ص إِلَّا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ»^۱ این است که: اگر کسانی نماز خواندند، روزه گرفتند و همه کارها را انجام دادند، اما گفتند که چرا خداوند نماز را بر ما واجب قرار داده است؟ و نق زدند و اعتراض داشتند، این با ایمان ناسازگار است. روایت ربطی ندارد به اینکه هرآنچه نبی می گوید، اعتقاد به آن یک وظیفه دینی است.

ما که این حرف را می زنیم هم این روایات را دیده ایم، هم کلمات مرحوم شیخ را دیده ایم و هم کلمات دیگران را. بحث وجوب اعتقاد، نیاز به دلیل دارد صرف اینکه یک امری واقعیت دارد، مستلزم وجوب اعتقاد به آن نیست. اگر پیامبر ص مطلبی را بفرماید اما نفرمایند که بنای قلبی بر این واجب است به صرف اینکه این مطلب درست است و مطابق با واقع است، اعتقاد قلبی به آن واجب نخواهد بود.

و عرض خواهیم کرد که در جمله ای از موارد نسبت به روایات، وجوب اعتقاد به آنها که هیچ، حتی جواز اعتقاد به آنها مشکل است در عین اینکه واقعیت است و آنها را قبول داریم؛ چون موجبی ندارد که اعتقاد به هر واقعیتی لازم باشد. مثلاً اگر پیغمبر ص بفرماید دیوار سفید است مدلول التزامی آن این نیست که عقد قلبی و اعتقاد به سفید بودن دیوار، به عنوان یک وظیفه دینی واجب است. همچنین باید توجه داشت که صرف واقعیت، ملازم با حصول اعتقاد نیست اینطور نیست که تکویناً اگر علم به واقعیت باشد، اعتقاد به آن هم حاصل باشد.

اشکال استاد به فرمایش مرحوم تبریزی

مرحوم تبریزی در این قسمت که اثر را مترتب بر واقع دانسته بود، با مرحوم آقای خویی موافق بود ایشان فرموده بود: وجوب اعتقاد، اثر وجود واقعی آن قول است و آن قول به وجود واقعیش، موضوع اثر وجوب اعتقاد است اما مشکل مرحوم تبریزی، مشکل اثباتی بود که ادله حجیت خبر وافی به این جهت نیست و از ادله حجیت خبر، وجوب اعتقاد به مؤدای خبر، استفاده نمی شود. عمده مدرک ایشان بر حجیت خبر، بنای عقلا است و بنای عقلا در ناحیه وجوب اعتقاد، اثباتاً محقق نیست یا حتماً عقلاً چنین بنایی ندارند.

اگر مشکل قبل وجود نمی داشت و ما فقط مشکل اثباتی داشتیم، در بنای عقلا برای حجیت، همین بس که اعتبار آن شیء اثر داشته باشد و گاهی اثر عملی، اعتقاد است و گاهی اثر عملی، عمل به جوارح است. یعنی اگر بنا شد عقلاً، خبر را در حکایت و کشف از مؤدای حجت بدانند مثلاً حکایت می کند از وجوب، یا حکایت می کند از اباحه، هر چند تفکیک بین این دوتا، معقول است لکن در بنای عقلا، فرقی بین این دو دیده نمی شود، ولذا بنای عقلا بر این است که هم به خبر دالّ بر وجوب اعتماد می کنند و هم به خبر دالّ بر اباحه، در حالی کاملاً تفکیک بین این دو، معقول است یعنی بگویند خبر دالّ بر وجوب حجت است اما خبر دالّ بر اباحه و رخصت، حجت نیست.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۲؛ ص ۲۰۵.



اما در بنای عقلا فرقی نیست و لذا برخی خواسته اند در خبر واحد، بین منجزیت و معذرت تفکیک قائل شوند یعنی اگر خبر، دالّ بر تکلیف است باید به آن عمل کرد و اگر خبر دالّ بر نفی تکلیف و برائت است و مقتضای اصل عملی احتیاط باشد، در اینجا نمی شود به خبر عمل کرد. خواسته اند بگویند در بنای عقلا بین منجزیت و معذرت فرقی وجود دارد، ممکن است خبر منجز باشد ولی معذر نباشد. اما در بنای عقلا، وقتی که بناست فرقی بین این دو نیست، گفته می شود در تمام موارد، خبر حجت است.

فرض کنید که برای عقلا، فقط خبر را در امور معاش خود دارند و در مجال اعتقاد اصلاً این قضیه برای آنها موضوع ندارد، اما لازم نیست حجیت خبری که به بنای عقلا می خواهد ثابت شود در ریز موارد هم برای آن موضوع داشته باشند. مثلاً بنای عقلا بر جواز تقلید است، عقلا که تقلید در شرعیات ندارند تقلید در امور معاش خود دارند اما در عین حال، چون این معنا مناسبت دارد با خبره در مجال غیر معاش که استنباط حکم است، ولو بنای عقلا به رجوع به مهندس و پزشک است، اما جواز تقلید در شرعیات به همان نکته رجوع به خبره است و لذا در اموری که در ریز موارد آن، رجوع به اهل خبره برای آنها صغری ندارد، اگر ردعی از جانب شارع صادر نشود، بنای عقلا در آن مجالات هم اعتبار دارد. لازم نیست در تک مواردی که قرار است حجیت آنها اثبات شود، بنای عقلا در همه آن موارد جری عملی داشته باشد.

اتفاقاً بنای عقلا در یک مجالاتی است چون معرضیت تطبیق در شریعت پیدا می کند، سکوت شارع در آنجا دلیل بر امضا است و الا اگر بنا باشد بنای بر رجوع به خبره، در مجال شرعیات بود، در این صورت، حجیت آن به بنای عقلا نبود بلکه به سیره متشرعه بود و بین سیره عقلا و سیره متشرعه فرقی وجود دارد.

لذا به نظر می آید بعد از پذیرش بخش قبل، این بخش از کلام مرحوم تبریزی، مشکلی را ایجاد نمی کند و اگر کسی گفت که اثر بر واقع مترتب است، اگر در یک موردی خبر واحد بر امری محقق شد علی القاعده باید اعتقاد به آن واجب باشد؛ چون فرقی نمی کند که آن اثری که مترتب می شود از سنح آثار عملی غیر اعتقادی باشد یا اثری از قبیل آثار اعتقادی باشد.

اگر امری در فرض علم به آن، اعتقاد به آن واجب باشد، خبری که دلالت بر آن می کند به این معناست که بنا را بر واقعیت بگذار، لذا اعتقاد به آن واجب خواهد بود و لذا اگر خبری بگوید اعتقاد به رجعت واجب است ادله حجیت خبر شامل آن می شود و «صَدَّقَ الْعَادِلُ» می گوید باید اثر بر آن مترتب شود. همانطور که شامل خبری می شود که دلالت بر وجوب نماز دارد. و لذا ما روایات اعتقادی را چهار قسم کردیم و گفتیم در برخی از این موارد، دلیل حجیت شامل آن می شود و قصوری ندارد چه دلیل حجیت، بنای عقلا باشد و چه ادله لفظیه. و در این مجالات همان طوری که مرحوم صدر فرموده اند جعل علمیت و یا منجزیت و معذرت، هیچ تأثیری ندارد. مگر کسی از باب حکومت بگوید تأثیر دارد ولی ما گفتیم حکومت در اینجا درست نیست.

اگر هم تعبیر روایت این باشد که شما عالم هستید «لَا عُذْرَ لِأَحَدٍ مِنْ مَوَالِينَا فِي التَّشَكُّيْكِ»^۱ پس شما عالم هستید گفتیم که این اقتضای حکومت را ندارد.

والحمد لله رب العالمین

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱؛ ص ۳۸.